



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۱۱۶	تاریخ	۱۴۰۴/۰۳/۰۴
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	دلیل چهارم: استدلال به حکم عقل بر حجیت خبر واحد				
عنوان ۵	تفاوت اثبات حجیت خبر با دلیل شرعی و اثبات آن با علم اجمالی در نسبت با اصول عملیه				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور مباحث پیشین

بحث ما در تنجیز علم اجمالی در ماده افتراق دو علم اجمالی ای بود که در یک ماده اجتماع، با یکدیگر جمع شده اند؛ آن هم دو علم اجمالی متخالف (یکی مربوط به وجوب و دیگری مربوط به حرمت). مثال ما عبارت بود از: علم اجمالی به وجوب اکرام یکی از دو نفر، «زید» یا «عمرو»؛ و علم اجمالی به حرمت اکرام یکی از دو نفر، «عمرو» یا «خالد». در اینجا «عمرو»، ماده اجتماع است.

بحث در اینجا بود که آیا این دو علم اجمالی، در مواد افتراق خود منجز هستند یا خیر؟ در ماده اجتماع، این دو علم اجمالی نمی توانند با هم منجز باشند؛ زیرا عمل به هر دو در ماده اجتماع ممکن نیست؛ یعنی هم امثال وجوب اکرام عمرو به لحاظ آنکه طرف علم اجمالی اول است و هم امثال حرمت اکرام عمرو به لحاظ آنکه طرف علم اجمالی دوم است، مقدور نیست؛ لذا گفتیم علم اجمالی در ماده اجتماع، از حیث تنجیز، متساقط است. البته مکلف عملاً یا فعل را انجام می دهد یا ترک می کند و عملش دایر بین این دو امر است، ولی این تخییر، ناشی از باب تنجیز علم اجمالی نیست؛ زیرا هیچ یک از دو علم به تنهایی در این ماده قابل تنجیز نیستند.

بحث در این بود که آیا این دو علم در ماده افتراق - یعنی نسبت به «زید» در علم اول و «خالد» در علم دوم - منجز هستند یا خیر؟ گفتیم مانعی از تنجیز آنها در ماده افتراق وجود ندارد. لذا ما باید علم اجمالی به وجوب اکرام را در مورد «زید» امثال کنیم و همچنین علم اجمالی به حرمت اکرام را در مورد «خالد» امثال نماییم. بنابراین، تنجیز علم اجمالی نسبت به هر دو ماده افتراق باقی است.

بیان شد که بر این مدعا اشکالاتی وارد شده است. دو اشکال را بحث کردیم و پاسخ دادیم: یکی اشکال قیاس مسئله با باب «اضطرار به احد الطرفين» در علم اجمالی، و دیگری قیاس آن با مسئله «واجدی المنی فی الثوب المشترك» که به هر دو پاسخ داده شد.

اشکال سوم: انحلال حکمی

اشکال سوم، بر این مدعای ما وارد می شود که گفتیم علم اجمالی در این دو ماده افتراق، تنجیز خود را از دست نمی دهد و باید به آن عمل کنیم. این اشکال، اشکال «انحلال حکمی» است.

تبیین انحلال حقیقی و انحلال حکمی

گاهی انحلال علم اجمالی، «انحلال حقیقی» است؛ برای مثال، وقتی علم اجمالی به نجاست یکی از دو اناء داریم، اگر بعداً علم تفصیلی پیدا کنیم که یکی از آنها به نحو معین نجس است، علم اجمالی ما حقیقتاً منحل می شود؛ به یک علم تفصیلی به نجاست این اناء، و یک شبهه بدوی نسبت به نجاست اناء دیگر.

اما گاهی «انحلال حکمی» است؛ یعنی اگر در همان مثال علم اجمالی به نجاست یکی از دو اناء، در یکی از آن دو، یک اصل الزامی مانند استصحاب نجاست جاری شود - چون مثلاً آن اناء حالت سابقه نجاست داشته است - در اینجا نیز انحلال حاصل می شود. در این حالت، در آن انائی که استصحاب نجاست جاری شده، حکم به نجاست می شود و در اناء دیگر که استصحاب در آن جاری نیست، شبهه، بدوی شده و اصل طهارت در آنجا جاری می گردد. این را «انحلال حکمی» می نامیم که در این صورت نیز تنجیز از علم اجمالی برداشته می شود و دیگر علم اجمالی منجز نخواهد بود.

تقریر استدلال اشکال

گفته می شود مانحن فیه نیز از قبیل انحلال حکمی است و در نتیجه، علم اجمالی در دو ماده افتراق از تنجیز ساقط می شود. بیان استدلال چنین است:

به این دلیل در اطراف علم اجمالی به یک حکم الزامی، اصل ترخیصی - مانند اصل برائت - جاری نمی شود که اصول ترخیصی در طرفین با یکدیگر تعارض می کنند. اگر علم اجمالی به وجوب اکرام زید یا عمرو داشته باشیم، نمی توانیم هم در مورد زید اصل برائت جاری کنیم و هم در مورد عمرو؛ زیرا علم اجمالی ما تکذیب می کند که هر دو تکلیف منتفی باشند. جریان اصل در یک طرف، مستلزم کذب اصل در طرف دیگر است و چون ترجیحی میان آن دو نیست، هر دو تساقط می کنند. اما اگر به دلیلی، در یکی از دو طرف، اصل جاری شود، اصل در طرف دیگر بلامعارض شده و جاری می گردد؛ در مثال استصحاب نجاست، در یکی از اطراف علم اجمالی، اصل الزامی استصحاب جاری شد. این امر سبب می شود که در طرف دیگر، اصل ترخیصی طهارت، بلامعارض باشد و جاری شود و علم اجمالی منحل گردد به ثبوت نجاست در یک طرف به وسیله حجت (استصحاب) و شک بدوی در طرف دیگر که اصل ترخیصی در آن جاری می شود.

گفته می شود در مانحن فیه نیز وضعیت همین گونه است. در «ماده اجتماع» - یعنی عمرو - امر دایر است بین دو محذور (وجوب اکرام یا حرمت اکرام). در موارد دوران امر بین محذورین، اصل ترخیصی جاری نمی شود؛ زیرا مکلف علم دارد که یا فعل واجب است یا حرام، و در هر صورت، الزامی در کار است؛ پس در ماده اجتماع، اصل ترخیصی جاری نمی شود. حال که اصل ترخیصی در ماده اجتماع - که طرفی از هر دو علم اجمالی است - جاری نمی شود، جریان آن در ماده افتراق - یعنی

زید در علم اول و خالد در علم دوم- بلامعارض می شود؛ زیرا مانع از جریان برائت در مورد وجوب اکرام زید، تعارض آن با برائت از وجوب اکرام عمرو بود. اکنون که برائت در مورد عمرو به دلیل دوران امر بین محذورین جاری نیست، پس برائت در مورد زید بلامعارض است. به همین ترتیب، برائت از حرمت اکرام خالد نیز بلامعارض می شود. در نتیجه، در هر دو ماده افتراق، اصل برائت جاری شده و علم اجمالی دچار انحلال حکمی می گردد و دیگر منجز نخواهد بود.

بنابراین، اشکال این است که این علم اجمالی منحل می شود؛ زیرا یکی از اطراف آن (ماده اجتماع) از مجرای اصل تریخی خارج است و این امر سبب می شود که اصل در طرف دیگر (ماده افتراق) بدون معارض باشد.

پاسخ به اشکال سوم: اشتباه در تصور ملاک انحلال حکمی

پاسخ این اشکال آن است که این ایراد، ناشی از یک اشتباه در فهم ملاک و معیار انحلال حکمی است. مستشکل تصور کرده است که ملاک انحلال حکمی، صرفاً «ارتفاع تعارض بین اصول» است؛ یعنی هرگاه به هر دلیلی تعارض بین دو اصل از بین رفت و توانستیم یکی از دو طرف را از مجرای اصل معارض خارج کنیم، در طرف دیگر اصل جاری شده و انحلال حکمی حاصل می شود.

اما پاسخ این است که ملاک انحلال حکمی صرفاً این نیست که اصل در یک طرف جاری نمی شود- یعنی ملاک، صرف ارتفاع تعارض بین اصول نیست- تا وقتی تعارض برداشته شد، انحلال حکمی صورت بگیرد؛ بلکه ملاک انحلال حکمی- در مواردی که علم به الزام داریم- آن است که ما بتوانیم در یکی از دو طرف، یک اصل الزامی جاری کنیم؛ نه اینکه هر اصلی- اگرچه تریخی باشد- را در یکی از دو طرف جاری کنیم.

اگر هر دو اصل جاری در اطراف، تریخی باشند- مانند دو اصل طهارت در مثال انائین-، این دو با هم تعارض کرده و تساقط می کنند و انحلال حکمی رخ نمی دهد؛ زیرا عمل به هر دو اصل تریخی، منجر به «مخالفت قطعی» با معلوم بالاجمال (نجاست) می شود. انحلال حکمی تنها زمانی رخ می دهد که در یک طرف، اصل الزامی- مانند استصحاب نجاست- جاری شود. در این صورت، اگر در طرف دیگر اصل تریخی- مانند اصل طهارت- جاری کنیم، دیگر مخالفت قطعی با معلوم بالاجمال پیش نمی آید؛ زیرا به واسطه جریان اصل الزامی، از یک طرف احتیاط کرده و اجتناب نموده ایم. چون مخالفت قطعی رخ نمی دهد، مانعی برای جریان اصل تریخی در طرف دیگر وجود ندارد و علم اجمالی منحل می شود.

تفاوت مانحن فیه با موارد انحلال حکمی

در مانحن فیه، چنین نیست که اگر اصل برائت در ماده افتراق جاری شد، منجر به مخالفت قطعی نشود؛ زیرا:

- نسبت به علم اجمالی اول (وجوب): شما علم دارید که یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو. اگر در ماده افتراق (یعنی زید) اصل برائت جاری کنید و اکرام او را ترک نمایید، و در ماده اجتماع (یعنی عمرو) نیز به دلیل دوران امر بین محذورین، وجوب را ترک کنید- چون ترک آن ممکن است-، نتیجه این کار، مخالفت قطعی با علم اجمالی اول خواهد بود؛ یعنی شما یقیناً تکلیف واجبی را که می دانستید وجود دارد، ترک کرده اید. در چنین فرضی، وجوب اجمالی، در محل اجتماع، به دلیل دوران امر بین محذورین ترک می شود و در محل افتراق، به دلیل جریان برائت؛ در نتیجه مخالفت قطعی رخ خواهد داد.

- نسبت به علم اجمالی دوم (حرمت): شما علم دارید که یا اکرام عمرو حرام است یا اکرام خالد. اگر در ماده افتراق (خالد) اصل برائت جاری کنید و او را اکرام نمایید، و در ماده اجتماع (عمرو) نیز به دلیل دوران امر بین محذورین، حرمت را رعایت نکنید و او را اکرام کنید - چون اکرامش ممکن است -، نتیجه این کار، مخالفت قطعی با علم اجمالی دوم خواهد بود؛ یعنی شما یقیناً مرتکب آن حرام معلوم بالاجمال شده اید.
- بنابراین، جریان اصل برائت در مانحن فیه، منجر به مخالفت قطعی با معلوم بالاجمال می شود و با موارد انحلال حکمی متفاوت است. پس میان مانحن فیه و موارد انحلال حکمی - از قبیل مثالی که زدیم - تفاوت اساسی وجود دارد. در موارد انحلال، جریان اصل ترخیصی در یک طرف به مخالفت قطعی نمی انجامد، اما در مسئله ما، چنین جریانی مستلزم مخالفت قطعی است.
- این یک پاسخ بود. پاسخ دیگری نیز به این اشکال داده شده است که ان شاء الله در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.
- و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین